

باز هم غربت دل
یاد تصویر تو کرد
در شب غمزده ام
باز هم چشم ترم
خواب تعبیر تو کرد

*

من به تنهایی ماه
من به ظلمتکده این همه اسرار سکوت
من به یک پنجره می اندیشم

*

تا فراسوی نگاهم برخیز
لابه لای افق سرد و کبود
دسته ای از گل یاس
روی موهای شب تیره من
تو بیاویز که شاید همه خاطره ها
رنگ چشمان تو را یاد آرد

*

ای پرزده که چنین تنهایی

لای آن ابر بلند

پشت دروازه رنگین افق

لحظه ای مکث نکردی شاید

که بینی شبی مثل خدا

*

رد پای همه ثانیه ها

پشت یک پرده شفاف بلور

*

و دو دستی که هوا را پس زد

و صدایی که مرا در خود خواند

*

شاهد خاموشی شمع منند

که به یاد تو دلم روشن کرد

*

در عزای همه پنجره ها

پرده ها تارپکند

و سکوت ...

و قیام ...

*

و به پرواز بلند همه چلچله ها

سر به دیوار تو من می کویم

*

شمع خاموش من و این همه شب

باز با یاد تو من می خوانم
که نسیم هوسست میوه تنهایی من

*

من و این شمع خموش
من و این پرده تاریک و سیاه
من و این پنجره بسته کور
من و این ثانیه ها
من و دستان تو در این همه تب
من و تنهایی مهتابی شب
من و دیوار فرو ریخته ساکت و سرد
برگ خشکیده نارنجی و زرد
من و پیوند حرارت با می
من و یک ناله نی

...

همه یاران منند

پس چرا می نالم

؟

